

سرنوشت انسان در بحران مدرنیته

صفیه امیرحسینی

جنگ شکلات

نویسنده: رابرت کورمیه

ترجمه: شهلا طهماسبی

چاپ اول: ۱۳۸۱

ناشر: نشر فردا

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

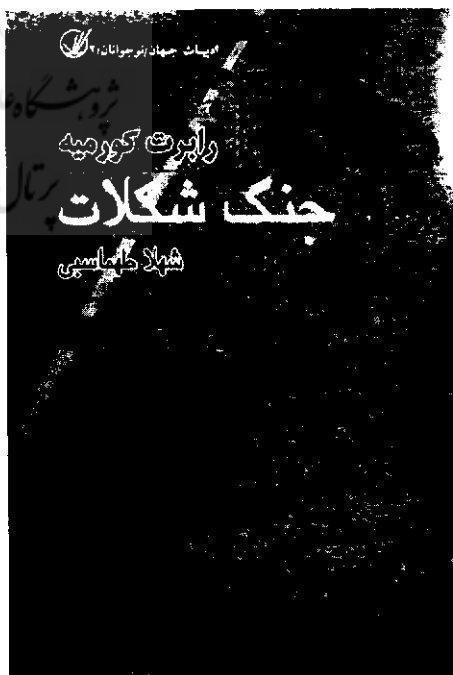
داستان «جنگ شکلات»، در سه محور عمده پیش می‌رود: (۱) گروه شیروها و آرچی^(۱) (۲) برادر لنون^(۲) (۳) جری رنو.

۱) گروه شیروها:

گروهی مخفی در مدرسه‌اند و اغلب، از دانش‌آموزان نخاله سال آخری مدرسه تشکیل یافته‌اند که در مقابل هر عملی، از جانب هر کسی که آن‌ها را برنتابد، دست به خرابکاری می‌زنند. طراح و برنامه‌ریز مأموریت‌های گروه شیروها (آرچی)، در سالن ورزش، نظاره‌گر اولین بازی جری رنو است. او معمولاً به ورزشکاران مأموریت محول نمی‌کند؛ زیرا معتقد است آن‌ها پیچیدگی لازم برای این مأموریت‌ها را ندارند. اغلب مأموریت‌ها را به دانش‌آموزان خشن و قلدر و در یک کلام، به بچه‌هایی شبیه خودش واگذار می‌کند تا کسی نتواند از هیچ نظر حریف‌شان شود.

۲) برادر لنون:

معاون ترینتی^(۳) (دبیر جبر) است که در غیاب مدیر مدرسه که در بیمارستان بستری است، می‌خواهد با بالا بردن توان مالی مدرسه، توانایی‌اش را برای جانشینی مدیر، به اثبات



برسانند. بدین منظور، بیست هزار بسته شکلات می‌خرد تا دانش‌آموزان آن را بسته‌ای دو دلار بفروشند. البته برای رسیدن به این هدف، از آنجایی که می‌داند سال گذشته، تنها هزار بسته شکلات و آن هم بسته‌ای یک دلار به فروش رسیده و سرانه سهمیه نیز نسبت به تعداد چهارصد نفری دانش‌آموزان، هم زیاد است و هم گران، از آرچی، مغز متفکر گروه شبروها می‌خواهد که در فروش شکلات به او کمک‌کند. اما آرچی، یکی از دانش‌آموزان را مأمور شل کردن پیچ و مهره‌های میز و صندلی‌های اتاق نوزده می‌کند تا هم تلافی نمره جبرش را از سر (دبیر جبر) برادر اژن درآورد و هم برادر لئون را به امتیازدهی بیشتری وادار کند.

۳) جری رنو:

از طرف شبروها مأموریت می‌یابد تا ده روز، از گرفتن سهمیه شکلات خود از برادر لئون، امتناع ورزد. این عمل از طرفی، برادر لئون را در وضعیت بدی قرار می‌دهد و از سوی دیگر، زمینه‌ای می‌سازد که شبروها به مانور قدرت بپردازند. اما جری رنو، بعد از پایان مأموریت ده روزه‌اش، باز هم از تحویل سهمیه شکلاتش سر باز می‌زند؛ البته بدون آن‌که دلیل قانع‌کننده و روشنی حداقل برای خودش داشته باشد. آرچی از جری رنو می‌خواهد سهمیه‌اش را تحویل بگیرد، اما او نمی‌پذیرد. گروه شبروها که جز زور و قدری قانونی نمی‌شناسد، جری را تحت فشار قرار می‌دهد و او این بار هم قبول نمی‌کند. گروه شبروها با بسیج نیرو، فروش شکلات را بالا می‌برند، ورق برمی‌گردد و فضا بر علیه جری می‌شود. دانش‌آموزانی که تا آن زمان جری رنو را قهرمان می‌پنداشتند، در مقابل او قرار می‌گیرند. گروه شبروها در جمع دانش‌آموزان و با خواست برادر لئون، جری را به شمار دیگر قربانیان خود می‌افزایند.

□ □ □

می‌گویند شروع پویا، هنری است بس بزرگ. نویسنده (رابرت کورمیه)^(۴)، از همان جمله اول داستانش، ریسمان نامرئی جاذبه و عشق به خواندن را به گردن مخاطب جوان و نوجوان خود می‌آویزد و گره آن را با زنجیره تصاویر اضطراب‌آور و نگران‌کننده‌ای از رنج و آلام بشر بی‌پناه بر کلوی مخاطب خفت می‌کند. او جهانی با خصیصه‌های قدر قدرتی، خیانت و شرارت، دزدی و دغلی، پیمان‌شکنی و خیانت، باج‌گیری و وحشی‌گری، معامله و چانه‌زنی، حقه و کلک، خبرچینی و آدم فروشی و سرانجام، فضایی رعب‌آور وحشت‌بار که مزبله همین فرآیند است، پیش‌روی می‌نهد؛ همراه با رئالیسمی که شخصیت‌های متعدد آن، هر دم زندگی پوچ و سرگیجه‌آورشان را بالا می‌آورند و نفرت از دیگری را که سرشت ذاتی‌اشان شده، با سازه‌های قرن بیستمی، در سی و نه فصل ارائه می‌دهند. تا دوباره پسابه آن را در عمل، به نسبیت باوران هیچ انگار صرف بنوشانند تا شاید با چشیدن این همه، ذائقه مسخ‌شده‌شان حساس شود و دیگر بار جامعه جهانی را به سرنوشت برخی از نظریه‌پردازان‌شان گرفتار نیاورند.

«جامعه پست‌مدرن، هم‌چون مجموعه‌ای است از جامعه‌های کوچک‌تر و پراکنده با قوانین و اصول اخلاقی اجتماعی گوناگون و ناهمگن و گاه حتی متضاد. خلاصه این‌که جهان پست‌مدرن، جهانی است «بی‌کتاب» و رها از هر نسخه‌ای از روایت؛ جهانی که در آن، نه فقط مذهب و فلسفه، بلکه حتی علم نیز به عنوان مرجع نهایی برای مشروعیت بخشیدن به همه باورها و کنش‌ها و نهادهای گوناگون، از اعتبار افتاده است...»

دوران پست مدرن، دوران پایان مفهوم کلی عدالت، پایان آرمان‌شهر، پایان تاریخ و در نتیجه، پایان فلسفه و «روایت بزرگ» است... «متفکران پست مدرن، پیام نیچه را آویزه گوش کرده، بر

اهمیت چشم‌انداز تأکید می‌کنند؛ هر موقعیتی معیارهایی خاص برای قضاوت دارد. پیامد این آموزش نیچه، جز این نیست که هر چه در هر زمینه‌ای انجام شود، درست است و هر باوری که با معیارهای زمینه خاص خود مشروعیت می‌یابد، حقیقت دارد.»^(۵) سرانجام این که به یک معنا، «حق» با کسی است که زورش بیشتر است.^(۶)

منظرِ تصویرهای روایت، در گستره درونی و بیرونی وسیعی ترسیم می‌شود و مخاطب، سه محور تنش‌زای بنیادین را پی می‌گیرد که گاه و بی‌گاه به هم نزدیک می‌شوند و لحظاتی چنان درهم می‌تنند که تشخیص یکی از دیگری، چه بسا ناممکن است. زبان روایی و سلیس داستان، زمانی به دیالوگ می‌گراید و ذمی دیگر، به جریان سیال ذهن فرو می‌غلند.

«شبروها رسماً وجود خارجی نداشتند. چه طور ممکن بود یک مدرسه، سازمانی مثل گروه شبروها را ندیده بگیرد؟ اما تربیتی با تجاهل کامل به وجود این پدیده و تظاهر به نبود آن، به آن‌ها اجازه فعالیت داده بود... زیرا شبروها کنترل مدرسه را به عهده داشتند... بدون وجود شبروها، تربیتی مثل بقیه مدرسه‌ها بر اثر تظاهرات، اعتراضات و... از هم می‌پاشید.»^(۷)

به عبارت دیگر، شبروها گروهی بودند که نه کسی جرأت داشت از آن‌ها حرفی به میان آورد و نه می‌توانست از دستور آن‌ها سرپیچی کند. قانون شبروها قطعی بود و حکم صادره از طرف آن‌ها غیرقابل فرجام. همه این‌ها در تربیتی می‌دانستند. همه بچه‌های معروف به خشونت و گردن‌کلفتی، در مقابل شبروها مثل موش بودند و اگر حیائاً به اتاق انباری احضار می‌شدند، چون بادکنکی که سوزن بخورد، بادشان خالی می‌شد. مأموریت گیرنده نباید درباره شبروها هیچ‌گاه و در هیچ شرایطی و در هیچ موردی، دهانش را باز می‌کرد؛ وگرنه باید فاتحه تربیتی را می‌خواند. این در

تربیتی یک سنت بود. اعضای گروه شبروها، هیچ کاری به جز تحکیم مقررات نمی‌کردند.

چنانچه، به برآیند و راستای حرکتی شبروها دقت شود، هیچ یک از عملکردهایشان بر عقلانیتی استوار نیست، بلکه آنچه بر اوضاع و شرایط آن‌ها حاکم است، غریزه کور، کین‌کشی و قدرت‌طلبی است. آن‌ها احساس می‌کنند برای

● می‌گویند شروع پویا، هنری است بس بزرگ. نویسنده (رابرت کورمیه)، از همان جمله اول داستانش، ریسمان نامریی جاذبه و عشق به خواندن را به گردن مخاطب جوان و نوجوان خود می‌آویزد

برآوردن امیال غریزی‌شان و کسب اعتمادبه نفس، جایگزینی جز تهدید و ایجاد فضای رعب و وحشت ندارند. لذا شبروها هیچ فرصتی را در جهت تحکیم و تقویت شرایط خود و اعتبار و حیثیت گروهی‌شان از دست نمی‌دهند و در این راستا، مرزی نمی‌شناسند و از هیچ شرارت و دناستی روی‌گردان نیستند. از همین رو، زمانی که حس می‌کنند جری رنو، موقعیت آن‌ها را آسیب‌پذیر کرده است، در پشت خشونت امیل خانزا^(۸)، سنگر می‌گیرند و قربانی‌شان (جری رنو) را به دست خانزای به گفته آرچی «حیوان» می‌سپارند تا بی‌آن که به ظاهر، خود، دست‌های‌شان آلوده شود، جری رنو «یاغی» را از سر راه بردارند.

شبروها خود از جَمَم خانزاه و برادر لئون‌ها هستند. سالوسی و ریا، حق‌السکوت گرفتن و دادن، خبرچینی و آدم‌فروشی، وحشی‌گری و باج‌گیری،

کثیف، آلوده، فاسد و منحرفند؛ انگار هیچ چیز خوب در دنیا وجود ندارد. آرچی با کارهایش انسان را وامی‌دارد که احساس گناه کند. کارتر همیشه با خودش می‌اندیشد، مگر می‌شود دنیا به این بدی باشد که آرچی ترسیم می‌کند.

کارتر با لاتاری که آرچی در زمین ورزش راه می‌اندازد تا جری رنو را قربانی کند، هیچ‌گونه مخالفتی نمی‌کند؛ زیرا او عاشق مشت‌زنی است و بر این باور است که تکلیف همه چیز در رینگ، به وضوح مشخص می‌شود. حرف آخر کارتر، این است: «حق» با کسی است که زورش بیشتر است.» (۱۲)

آرچی کاستلو: آرچی مغز متفکر، طراح و برنامه‌ریز گروه شبروهای مدرسه تربیتی است که هیچ‌گاه چننه‌اش از شرارت و خباثت خالی نیست. او همیشه با تحریک اعصاب دیگران و شناخت نقاط ضعف ایشان و بهره‌گیری از این ضعف‌ها، نقشه‌هایش را پیش می‌برد. تلاشش این است که تحت تأثیر دیگران قرار نگیرد و همواره خون سرد به نظر آید. اعجوبه‌گری است که قادر است با سالیوسی و ریا، مردم را هم خوشحال کند و هم ناراحت. او دانش‌آموزان را با نمایش هوش و ذکاوت خویش، به حیرت وامی‌دارد؛ به ویژه طرح مأموریت‌های شبانه که به واقع از او یک افسانه ساخته است. آرچی همواره یک قدم جلوتر از هم‌پالکی‌هایش گام برمی‌دارد و در عمل، رئیس شبروهاست و مأموریت‌ها را او تعیین می‌کند. با وجود این، به ظاهر همیشه رئیس شبرو یک فوتبالیست است؛ زیرا آرچی به موقع به کسی احتیاج دارد که عضلاتی قوی داشته باشد، کسی مثل کارتر.

تغییر حالت آرچی در شرایط مختلف و برای رسیدن به اهدافش، قابل پیش‌بینی نیست. او می‌تواند در یک لحظه سیاستمداری زیرک، همچنین آدمی مهربان و دلسوز و اگر لازم باشد، حتی خشن و بی‌رحم شود؛ چیزی که همه را در

خیانت و دروغ، گروکشی با هر ترفند، همزاد زندگی‌شان است. آن‌ها از قربانی‌کردن برادر اژن^(۹)، گویر، بیلی و سرانجام جری رنو نمی‌هراسند؛ چرا که خود قربانی برداشت ذهن بیمارشان از هستی‌اند. هم‌چنان‌که آرچی، خود به کارتر^(۱۰) می‌گوید: «آدم‌ها از دو چیز تشکیل شده‌اند؛ حرص و بی‌رحمی. بنابراین، ما یک سری کامل از آن‌ها را این‌جا داریم. بخش حریص، یک دلار داده تا در ازای آن، صد دلار به ازای پنجاه بسته شکلات ببرد و بخش بی‌رحم، راحت و آسوده نشسته و می‌خواهد دعوی دو نفر دیگر را تماشا کند؛ دو نفری که چه بسا همدیگر را تکه‌وپاره کنند. مطلب این است کارتر. چون ما همه‌مان یک مشت آدم بی‌پدر و مادریم.» (۱۱)

شخصیت‌ها

۱) جان کارتر: کارتر یکی از شاگردان قوی و استخواندار سال آخری مدرسه تربیتی و رئیس گروه شبروها، هم‌چنین ستاره تیم فوتبال و رئیس باشگاه مشت‌زنی است. او به جای اعداد و ارقام، فقط با دستکش مشت‌زنی سر و کار دارد و به قدری ورزیده است که می‌تواند در فوتبال، تنها با چند حرکت، دخل سال اولی‌ها را بیاورد. کارتر به هیچ‌وجه اهل بحث و مجادله نیست و اغلب حوصله‌اش از دست موش و گربه بازی آرچی با بچه‌هایی که می‌خواهد به آن‌ها مأموریتی محول کند، سر می‌رود. کارتر همیشه مسئولیت مأموریت‌ها را بر دوش دارد و به عنوان رئیس گروه، مجبور است بچه‌ها را توی خط بیاورد و توی دل‌شان را خالی کند تا آرچی بتواند مأموریت‌هایش را پیش برد.

کارتر از برخوردارهای روان‌شناسانه و مسالمت‌آمیز و خیلی چیزهای دیگر آرچی نفرت دارد، اما آنچه بیش از همه او را رنج می‌دهد، این است که آرچی‌کاری می‌کند که همه احساس کنند



می‌کند که به آرامش موجود مدرسه خللی وارد نشود و از تحکیم مقررات کاسته نگردد.

آرچی دوست دارد همه را بترساند و نگران‌شان کند و دست آخر، خود را حلال مشکلات جلوه دهد. او درست روز بعد از مأموریت گوهر^(۱۴) در اتاق شماره نوزده، او را به کناری می‌کشد و به او می‌گوید: «اگر برادر لئون احضارت کرد، همه چیز را کاملاً انکار کن...» آرچی می‌خواهد سایه ترس و وحشت، همیشه در دل گوهر خانه کند تا همواره او را در ید قدرت خود داشته باشد.

آرچی از افرادی مثل امیل خانزآ که در واقع مثل خودش هستند، خوشش می‌آید. امیل خانزآ، بیچه خشن و زمختی بود. روزی آرچی از کلاس دررفته بود. وقتی از سالن می‌گذاشت، از گنجهای دوربینی برداشت؛ نه برای این که آن را بدزد، بلکه می‌خواست آن را گم‌گور کند تا صاحبش به دنبال آن برگردد. و بعد رفت به طرف توالت‌ها تا سیگاری دود کند. ناگهان دید که امیل خانزآ دارد به خودش مواد تزریق می‌کند. آرچی دوربین را جلو چشمش

مقابلش به عجز وامی‌دارد. چنان که با همین ترفندها، جری رنو را به صحنه لاتاری می‌کشاند.

آرچی از خشونت کمتر کمک می‌گیرد و اغلب مأموریت‌هایی که به بچه‌ها می‌دهد، جنبه روانی دارند. به همین دلیل هم هرگز عواقب کارها، دامنگیرش نمی‌شود. کشیش‌هایی هم که مدرسه تربیتی را اداره می‌کنند، می‌خواهند به هر بهایی که شده، در مدرسه آرامش برقرار باشد. دیگر مسائل برای‌شان اهمیت چندانی ندارد. این خواست آرچی هم هست و از این قانون پیروی تام می‌کند. او با هدف به رسمیت شناخته‌شدن گروه شب‌روها به عنوان آلترناتیو قدرت در مدرسه و به سخره گرفتن و تحقیر دانش‌آموزان سال آخری کلاس اُبی^(۱۳) (از طرفی، به بچه‌ها مأموریت می‌دهد که به محض شنیدن کلمه رمز «محیط زیست» بالا و پایین بپرند و از سوی دیگر، به برادر ژاک خبر می‌دهد که با تکرار کلمه «رمز»، دانش‌آموزان را از نفس بیندازد) از این قاعده تخطی نمی‌کند و پیوسته تا جایی پیش می‌رود و به گونه‌ای عمل

گرفت و با صدای بلند گفت، یک دقیقه تکان نخور. تا امیل کارش تمام شود، آرچی کارش را کرده و رفته بود. بعد از آن، امیل هر گاه آرچی را می‌دید، سراغ عکس را می‌گرفت. آرچی هم می‌گفت: «تگران نباش امیل. راز تو پیش من محفوظ است... امیل به من اعتماد کن. مطمئن باش پشیمان نمی‌شوی. ما به کسانی مثل تو احتیاج داریم.» این شوگرد دیگری از گروه‌کنشی بود که آرچی می‌خواست بچه‌ها را در مشت خود داشته باشد.

امیل هیچ وقت سربه سر آرچی نمی‌گذاشت. شاید هم از او و هم از شبروها می‌ترسید. «امیل خانزا یک حیوان به تمام معنا بود که به هیچ اصل و اصولی پای‌بند نبود و خودش هم این را می‌دانست.»^(۱۵) دریافت بود که هیچ کس از در دسر خوشش نمی‌آید و خوشش نمی‌آید که با آدم‌های نابابی چون او در بیفتد. این کشف برای او همچون منبع الهامی، دری را به روی او باز کرده بود: «آدم به راحتی می‌تواند غذا یا پول غذای یک نفر را بدزد؛ بدون آن که هیچ اتفاقی بیفتد. چون بیشتر بچه‌ها می‌خواهند به هر قیمتی که شده، آرامش‌شان را حفظ کنند. فقط آدم باید قربانی‌اش را با دقت انتخاب کند... بعدها او به موضوع دیگری پی برد که مردم از شرم‌منده و سرافکنده شدن به شدت وحشت دارند. تنها کافی است آن‌ها را در جمع و جاهای عمومی، به شکلی شرم‌منده کنی و این ترسند برای او نتایج خوبی به بار آورده بود. مردم با امیل بسیار مهربان بودند. با آن که چندان شاگرد زرتنگ و درس‌خوانی نبود و هیچ وقت نمره «ج» نگرفته بود. امیل از هیچ کاری روی‌گردان نیست. روز روشن، باک بنزین ماشین بچه‌ها را خالی می‌کند. از بچه‌های کوچک‌تر باج می‌گیرد و حتی آن‌ها را وادار می‌کند تا برایش سیگار بدزدند.»

آرچی با آن که از این نوع کارهای خانزا خوشش نمی‌آید، ولی چون آدم سالوسی است، از این کارهای او تمجید می‌کند. او متعقد است:

«کسانی مثل امیل خانزا دست‌کمی از حیوان ندارند. اما به درد می‌خورند... خانزا و آن عکس، برای آرچی مثل پول توی بانک بودند.»^(۱۶)

آرچی از درون خالی است. بنابراین، می‌خواهد لاقل در ظاهر امر همه‌کس و همه‌چیز را در حیطه قدرت خود داشته باشد و در این جهت، بی‌محابا و شریانه عمل می‌کند. به زعم آرچی، آدم‌های دنیا به دو دسته تقسیم می‌شوند. «آن‌هایی که قربانی می‌شوند و آن‌هایی که قربانی می‌کنند.»^(۱۷) بدین روی، همه را قربانیان خود می‌پندارد. حتی با برادر لئون، کارتر و خانزا که از قماش خودش هستند. رفتارهای خبیثانه دارد. او از امیل، به خاطر عکسی که وجود خارجی ندارد، باج می‌گیرد و او را وسیله قربانی کردن جری رنو قرار می‌دهد.

آرچی با آن که به برادر لئون در درس جبر احتیاج دارد، برای کسب قدرت، به معامله و چانه‌زنی می‌پردازد و در این راستا، به جری رنو مأموریت می‌دهد که فروش شکلات را بایکوت کند. همچنین، کوپر را وامی‌دارد تا اتاق شماره نوزده را به آشغال‌دانی بدل سازد و این اعمال را در شرایطی صورت می‌دهد که لئون از او در مورد فروش شکلات و حفظ آرامش، درخواست کمک کرده است. آرچی با دبیر تشکیلات شبروها (آبی)، با این که همواره به او محتاج است، رفتاری تحقیرکننده دارد و او را پادو خود می‌داند.

او حتی در مقابل کارتر که از پایه‌های اصلی قدرت اوست، ترفندهای شرورانه به کار می‌برد تا وجود او را بی‌رنگ جلوه دهد. مدام اشتباهاتش را در جمع گوشزد می‌کند تا وجهه او را در بین شبروها پایین بیاورد.

سرانجام این که آرچی، در پی اعمال خودش، به این نتیجه رسیده که «زندگی کثافت است.»^(۱۸) چون وجودش دیگر نه توانایی گیرندگی و نه انعکاس دادن نور زندگی را دارد، او ناخواسته و با شرارت‌های بی‌دلیلش، می‌خواهد دیگران را چون

خود به سیاه‌چاله‌ای میل سازد.

آرچی با حيله و نيرنگ و دروغ و ربا، رنو و خانزا را به تقابل با هم می‌کشاند و با این کار، خود، رنو و خانزا را از عشق به زندگی محروم می‌سازد. او وقتی به جری رنو زنگ می‌زند تا او را فریب دهد و به صحنه لاتاری بکشاند، می‌گوید: «یک پسری به اسم خانزا هست که فوق‌العاده آدم کند و بی‌شخصیتی است و همه کارهایش وحشیانه است. شنیدم که تصمیم گرفته با کمک عده‌ای تو را توی خط بیاورد.»^(۱۹) سپس به امیل خانزا می‌گوید: «امیل تو محشری، منظورم این است که تو یک چیز استثنایی هستی... جداً که محشری...»^(۲۰)

آرچی که خود خانزا را مأمور کرده تا با تهدید و ارعاب، زهرچشمی از رنو بگیرد، تظاهر می‌کند که از ماجرا بی‌خبر است. او یا آن که همیشه به جای اسم امیل خانزا، او را «آهای حیوان» صدا می‌زند، وقتی موقعیت خود، شبروها و برادر لئون را شکننده ارزیابی می‌کند، به خانزا قوت‌قلب می‌دهد و با خیانت و دادن وعده‌وعیدهای سرخرمن، او را تحریک می‌کند و به جان رنو می‌اندازد. با وجود این، زمانی که آرچی می‌بیند وحشی‌گری خانزا و دارودسته‌اش کارگر نیفتاده است و جری همچنان از تحویل گرفتن سهمیه شکلاتش ایبا دارد، از برادر لئون مجوز می‌گیرد که در مورد فروش شکلات، از هر کاری و با هر بهایی فرو نگذارد. برنامه لاتاری را در زمین ورزش طراحی می‌کند و برای به عمل درآوردن آن، از هیچ پستی و رذالت خاص خود کوتاه نمی‌آید و رنو را با دغلی و نیرنگ، قربانی می‌کند؛ هر چند به واقع جری رنو، قربانی بی‌هدفی و هیچ‌انگاری خود می‌شود.

۲) برادر لئون: آدمی است قدرت‌طلب که از شخصیتی دووجهی برخوردار است. در مقابل بالادستی‌ها، سالوس، کرنش‌گر و متعلق است؛ به گونه‌ای که از جایگاه معاون مدیر مدرسه، در مقابل مدیر، خود را تا حد پادویی صرف پایین می‌آورد و

در مقابل دانش‌آموزان، خود را تا سطح قدرت مطلق بالا می‌برد و با طعنه‌زدن، متلک‌گویی و... به دانش‌آموزان القا می‌کند که او قادر بی‌چون چرایی است که در هر لحظه، هر چه خواهد، با آن‌ها و سرنوشت‌شان می‌تواند انجام دهد. به عنوان مثال، روزی در کلاس، دانش‌آموزی به نام بیلی^(۲۱) را که بچه‌ای فوق‌العاده درسخوان ولی نحیف، خجالتی و گوشه‌گیر است و چشم‌های عینکی‌اش از

● این که قهرمانان داستان قریب به اتفاق مرد هستند، شاید نشانگر آن باشد که خواست قدرت، تنها به وسیله مردان اعمال می‌شود و این خود می‌تواند به نوعی، اوج تبعیض جنسی در این رمان باشد

شدت خواندن تغییر حالت داده، صدا می‌کند. وقتی بیلی به جلو او می‌رسد، بی هیچ مقدمه‌ای سیلی محکمی به صورتش می‌زند و می‌گوید: «بیلی چرا تو این قدر اصرار داری که ثقل کنی؟» بیلی به شدت انکار می‌کند و لئون پافشاری که اگر راست می‌گویی، چرا همیشه نمره‌هایت الف است...»^(۲۲)

سرانجام، بعد از مجادله بسیار و بازی‌های فراوانی که لئون با بیلی می‌کند، بیلی اتهام او را نمی‌پذیرد. در این هنگام، زنگ مدرسه به صدا درمی‌آید و همزمان از جایی در کلاس، به این رفتار لئون اعتراض می‌شود. بلافاصله، برادر لئون با لحنی ملایم ولی محکم می‌گوید، کسی از جایش تکان نخورد و با نگاهی تأسف‌بار، رو به دانش‌آموزان می‌گوید: «ای کله‌پوک‌های بیچاره، ای احمق‌ها! شماها می‌دانید کی از همه شماها شجاع‌تر

داستان‌شان را توی کتاب‌ها می‌خواند یا توی فیلم‌ها می‌بیند، فاسد و گمراه هستند؟ او همیشه معلم‌هایش را می‌پرستید. همیشه فکر می‌کرد اگر می‌توانست بر خجالت و کمرویی‌اش غلبه کند، معلم می‌شد، اما انگار همه این فکرها غلط بود. پیشانی‌اش از درد، به زُق زُق افتاده بود...» (۲۴)

برادر لئون برای کسب قدرت و مدیر شدن، حاضر است با شیطان هم سازش کند و به هر توجیهی می‌آویزد. او گروه شبروها را که گروهی مخفی و خراب کار در مدرسه‌اند، به رسمیت می‌شناسد؛ چون در آن مقطع از زمان، به پشتیبانی آن‌ها نیاز دارد و می‌خواهد از کمک آن‌ها در فروش شکلات بهره‌مند شود. برای او مهم نیست که آن‌ها چه بلایی بر سر برادر اژن، ژاک یا دانش‌آموزان مدرسه می‌آورند. این که بچه‌ها با چه فشارها و تحقیرهایی در فروش شکلات‌ها دست به گریبانند، دغدغه خاطرش نیست. او تنها یک هدف دارد و آن هم رسیدن به قدرت است.

او که به زعم خود، از سیاست عدم خشونت مدرسه پیروی می‌کند (چون با این روش، بهتر می‌تواند مسائل را پیش برد)، وقتی شبروها به اولین درخواستش پاسخ مثبت نمی‌دهند و زمانی که تحریم جری رنو، فروش شکلات را دچار رکود می‌کند، از کوره در می‌رود و سیاست عدم خشونتش، تنها به صورت شعاری بی‌محتوا در هوا باقی می‌ماند و خشونت را تنها راه حل مشکل می‌یابد. زیرا خواست قدرت، لازمه‌اش خشونت است.

او به گروه شبروها اعلام می‌دارد که وجودشان فقط در گرو فروش شکلات‌هاست و باید به هر قیمت که شده، شکلات‌ها فروش رود و جری رنو دست از تمرد بردارد و به این ترتیب، دست گروه شبروها را برای هر گونه خشونت و وحشی‌گری باز می‌گذارد.

پرسشی که در این‌جا ذهن را درگیر می‌کند،

است؟ یا خطکش به سر بیلی می‌زند «گریگوری بیلی». او تقلب کردن را انکار کرد و در مقابل تهمت‌های من ایستاد... بیلی من به تو افتخار می‌کنم. تو با خودت صداقت داشتی. البته تو تقلب نمی‌کنی بیلی، این هم‌کلاسی‌های تو هستند که تقلب می‌کنند. آن‌ها امروز به تو خیانت کردند. این آن‌ها هستند که به تو شک دارند، نه من.» (۲۳)

برادر لئون، این‌گونه بیمارگونه، همه را تحقیر می‌کند و از هر ضعفی در هر کجا سراغی بیابد، به نفع خود بهره می‌گیرد. هنگامی که جری رنو از دریافت شکلات‌ها برای فروش سر باز می‌زند و او می‌خواهد دلیل این امر را بداند، دانش‌آموزی به نام کارونی را که همیشه نمره‌هایش «الف» است و در امتحان ورودی تربیتی، به قدری امتیاز آورده که جایزه صد دلاری کمک هزینه تحصیلی که کمتر کسی آن را دریافت می‌کرد، نصیبش شده است و نمره «الف» گرفتن، برایش حکم مرگ و زندگی را دارد، به دفترش احضار می‌کند و بعد از حاشیه رفتن‌های بسیار، به او می‌گوید نمره جبرش «ج» شده و البته، به نوعی به او می‌فهماند که تنها وقتی در نمره «ج» او تجدیدنظر خواهد کرد که دلیل بایکوت شکلات جری رنو را بداند. کارونی به رغم سردرگمی و بهت اولیه، در می‌یابد که تبدیل نمره «ج» به «الف»، در گرو دادن اطلاعات و پاسخ به باج‌گیری برادر لئون است و می‌گوید: «گویا این مأموریت را شبروها به جری رنو داده‌اند». این معامله برای کارونی، به قیمت فروریختن تصوراتش از جایگاه والای معلم و غوطه‌ور شدن در خیانت برادر لئون تمام شد:

«او در یک آن، چشمش به چشم‌های آب‌چکان و هشیار برادر لئون افتاد و بلافاصله به علت این گفت‌وگوی دو نفره، بعد از تعطیل شدن مدرسه پی برسد. درد شدیدی در شقیقه راستش پیچید و شکمش پیچ زد. آیا واقعاً معلم‌ها مثل بقیه مردم هستند؟ یعنی آن‌ها مثل جنایتکارهایی که آدم

برادر لئون را. شاید او ناآگاهانه داشت به رفتار شکنجه آمیزی که برادر لئون با بچه‌ها می‌کرد، پاسخ می‌داد و یا می‌خواست این شعرالیوت را (که زیر پوستری، در گنج‌اش چسبانده بود) «آیا مرا شهادت آن هست که نظم جهان را به هم ریزم؟» تمرین می‌کرد. آنچه مسلم بود، جری رنو به روشنی نمی‌دانست چرا به برادر لئون «نه» می‌گوید: «چرا این کار را کردی؟ چرا این کار را کردی؟ نمی‌دانم، آیا دیوانه شده بودی؟ شاید. کار جنون‌آسایی بود. می‌دانم، می‌دانم. آخر چطور شد که آن «نه» از دهانت پرید؟ نمی‌دانم. گویی می‌خواستند از او اقرار بگیرند. با این فرق که خودش، هم مستتلق بود و هم متهم. هم مأمور سرسخت بود و هم زندانی‌ای بدخلق. نورافکنی بی‌رحم، او را با نور کورکننده‌اش بر جایش می‌خکوب کرده بود. البته، همه این‌ها در ذهن او جریان داشت.» (۲۶)

او دلش می‌خواست این برنامه فروش شکلات هر چه زودتر تمام شود تا او هم از شر این عذاب خلاص گردد و زندگی عادی را از سر گیرد؛ هر چند بچه‌های مدرسه، از هر تیپ و قشری، او را به سبب ایستادگی‌اش در مقابل برادر لئون، تشویق و تحسین می‌کردند. چون خودشان یا همه ناراضیاتی که از این بیگاری‌ها و ترفندهای کاسبکارانه برادر لئون داشتند، جرأت مقابله با او را حتی در فکر خود نمی‌پروراندند.

در این میان، فقط گوبر، همکلاسی جری، دلسوزانه او را تشویق می‌کند که سهمیه شکلاتش را بگیرد. می‌گوید: «برادر لئون کسی نیست که تو بتوانی از دستش قسر در بروی.» ولی جری قبول نمی‌کند و معتقد است که باید کاری را که شروع کرده است، تا آخر پیش ببرد. با این همه، جری خودش هم دلش می‌خواهد هر چه زودتر برنامه شکلات تمام شود تا او هم از این عذاب و کشمکش درونی‌هایش یابد.

بی‌آن که برای آن پاسخی بیاید. این است که آیا صاحبان قدرت، سقفی برای خواست قدرت متصور هستند و اگر هستند تا کجا؟

جری رنو: دانش‌آموز چهارده ساله سال اولی مدرسه ترینیتی، وقتی به زندگی یک‌نواخت پدرش می‌اندیشد، به خودش می‌گوید: «می‌خواهم چیزی باشم. کسی باشم.» اما نمی‌داند چه کسی و چه چیز. او به فوتبال فکر می‌کند و می‌خواهد تیم فوتبال تشکیل دهد. جری رنو در اولین بازی‌اش، مورد توجه آرچی کاستلو که تصادفاً نظاره‌گر بازی اوست، قرار می‌گیرد. در مقابل مخالفت دبیر تشکیلات، با وارد کردن نام جری در فهرست، آرچی می‌گوید: «گول ظاهرش را نخور «آبی»، خیلی جان سخت است. ندیدی چطور زیر مشیت و لگد لپش کردند؟ مع‌هذا فوراً توانست از جایش بلند شود. بچه قوی و پرطاقتی است. خیلی محکم و سرسخت است. قاعدتاً باید وامی‌داد، ولی طاقت آورد. این خیلی جریزه می‌خواهد.» (۲۵)

البته آرچی، فقط زمانی به این ویژگی ارج می‌نهد که در خدمت قدرت او قرار گیرد؛ وگرنه چنان‌که خواهیم دید، آن را پایمال می‌کند.

جری رنو در پی مأموریتی که آرچی برای نمایش قدرت خود (شبروها) به او می‌دهد، تا ده روز از گرفتن سهمیه شکلاتش خودداری می‌کند، اما بعد از ده روز، باز هم راضی به گرفتن سهمیه‌اش نمی‌شود. در نتیجه، در مدرسه فضایی پیش می‌آید که دانش‌آموزان، به او هم چون یک قهرمان تاسی می‌کنند و با نفروختن سهمیه‌شان، به نوعی اعتراض‌شان را ابراز می‌دارند. فروش شکلات به چنان سطح یأس‌آوری تنزل می‌کند که دانش‌آموز سال آخری که برادر لئون به سمت منشی و خزانه‌دار برنامه فروش شکلات منصوب کرده است، جرأت نمی‌کند با برادر لئون روبه‌رو شود.

جری رنو متوجه نیست که با این کار، هم قدرت شبروها را زیر سؤال کشیده است و هم قدرت

در این مقطع، برادر لئون که از مقابله و چانه‌زنی با شبروها طرفی نبسته و می‌داند که ممکن است شبروها با بهره‌گیری از برخورد جری رنو، در این آزمون قدرت از او پیشی جویند، تنها راه حل را در خشونت و ارعاب می‌یابد و آشکارا به تهدید شبروها روی می‌آورد.

آرچی به رغم مخالفت کارتر (رئیس گروه شبروها که هیچ علاقه‌ای به قضیه شکلات ندارد و هر گونه دخالت شبروها را در برنامه شکلات رد می‌کند)، برای این که بتواند قدرت بیشتری در گروه کسب کند و فرماندهی‌اش را به اثبات برساند، از رنو می‌خواهد که سهمیه‌اش را تحویل بگیرد، ولی رنو تن در نمی‌دهد. آرچی هم از پا نمی‌نشیند و برای حفظ قدرت خود (شبروها) و برادر لئون، در چند مرحله برنامه‌ریزی می‌کند: الف) برای فروش شکلات نیرو بسیج می‌کند. ب) جوسازی می‌کند و فروش شکلات به طور باورنکردنی بالا می‌رود. ج) به خانزا مأموریت می‌دهد تا جری را وادار به فروش سهمیه‌اش کند. د) همه دانش‌آموزان را به مقابله با جری می‌کشاند. دانش‌آموزان جری را بایکوت می‌کنند و وجودش را نادیده می‌انگارند و حتی روزی از پله‌ها پرتش می‌کنند؛ همان کسانی که جری را مورد تشویق و تحسین قرار می‌دادند و از او قهرمان ساخته بودند. زیرا جری رنو نه فقط از برادر لئون و شبروها سرپیچی کرده بود، بلکه در مقابل نظام مدرسه قد برافراشته بود، او چند هفته بود که عملاً شبروها را ضایع کرده و اقتدار نامرئی، نفس‌گیر و بی‌چون و چرای آن‌ها را به زیر سؤال کشیده و پوزه آرچی را به خاک مالیده بود و به گونه‌ای آشکار، شکافی عمیق در کاخ قدردستی برادر لئون و شبروها (آرچی) به وجود آورده بود.

در این نبرد، وقتی هیچ یک از تیر ترکش‌های ظاهر و پنهان آرچی به هدف نمی‌نشیند و چننه‌اش از حیل و مکر خالی می‌ماند، تنها راه چاره را کاربرد خشونت می‌بیند و با هم‌پالکی‌هایش کارتر،

امیل خانزا و برادر لئون، هم‌صدا می‌شود و نمود وحدت سیاه‌شان، برنامه لاتاری است. آرچی شعار عدم خشونت و روش مسالمت‌آمیز را به گورستان ذهن بیمارش می‌فرستد. او با تحریک حس انتقام و عدالت‌خواهی، رنو را خام می‌کند و او را با سر به مسلخ می‌کشاند. آرچی در صحنه لاتاری مسابقه مشت‌زنی، مقررات خود ساخته بیمارگونه‌اش را به جری رنو تحمیل می‌کند، ولی رنو در آن معرکه که هیچ راه پیش و پستی ندارد، آگاهانه مقرراتی را می‌پذیرد که برآیند جبر مقطعی شرایط است. «او چه می‌توانست بگوید؟ بعد از آن تلفن‌ها و کتکی که خورده بود و درهم ریختن گنجه‌اش، تهدیدهای زیرجلی و پرت‌شدن از پله‌ها، دیگر چه می‌توانست بگوید؟ مگر آن‌ها با گویر و برادر اژن جز این کردند؟ مگر دست‌پورده‌های آرچی و خانزا با بقیه بچه‌ها جز این کردند؟ آن‌ها بعد از ترک‌ترینیتی با دنیا چه خواهند کرد؟» (۲۷)

جری نیروی بدنی، اراده و میل به انتقام را یک کاسه کرد و با چند ضربه کاری که به خانزا زد، می‌رفت تا به پیروزی نزدیک شود، ولی وقتی دانش‌آموزان برایش کف می‌زدند، «چشمش در وسط جمعیت به آرچی افتاد که سرمست از پیروزی می‌خندید. حال بدی به جری دست داد و فهمید که او مثل خانزا حیوان شده، یک جانور. موجود خشن دیگری به این دنیای خشن اضافه شده است که می‌خواهد همه چیز را از بین ببرد. موجودی که در پی به هم ریختن نظم جهان نیست، بلکه می‌خواهد آن را از بین ببرد. او اجازه داده بود که آرچی با او این معامله را بکند. آیا او می‌خواست تأثیری بر آن جمعیتی که در آن بالا جمع شده بودند، بگذارد؟ آیا او می‌خواست وجود خودش را ثابت کند؟» (۲۸)

اندکی بعد، رنو با ذهنی بسی‌دفاع در مقابل خانزای وحشی، مثل تکه گوشته غرقه به خون، به زمین افتاد و در همان لحظه برق قطع شد. چند لحظه

پیش از آن که برق قطع شود، آبی که دیگر تحمّل دیدن آن صحنه را نداشت، سرش را به طرف تپه‌ای مشرف به زمین ورزش برگرداند و چشمش به برادر لئون افتاد که نظاره‌گر قربانی شدن قربانی‌شان بود. گوهر خودش را در میان آن تاریکی کورمال، کورمال به صحنه رساند. جری را بغل کرد و دلداری‌اش داد. برای جری درد، چیزی عادی شده

● دوران پست مدرن، دوران پایان مفهوم کلی عدالت، پایان آرمان شهر، پایان تاریخ و در نتیجه، پایان فلسفه و «روایت بزرگ» است

بود. چیزی که نمی‌توانست تحملش کند، بار شناختی بود که در آن لحظات، بدان دست یافته بود... چیزی که گویی فرستگها از درد جری دور بود، هم‌چون خورشید از ما. در آن حالت، او تنها توانست به گوهر بگوید: «آنها به ما می‌گویند هر کار دلت می‌خواهد بکن، اما منظورشان واقعاً این نیست. آنها در صورتی می‌گذارند ما کاری را که می‌خواهیم بکنیم که خودشان هم همان را بخواهند. گوهر، این کلک بزرگ است، گوهر دنیا را زیرورو نکن، بگذار پوسترها هر چه می‌خواهند بگویند... گوهر خیالت راحت باشد. من دیگر جاییم درد نمی‌کند. من بر درد چیره شده‌ام. اما چیزی را که گفتم، فراموش نکن؛ وگرنه آنها تو را از بین خواهند برد.»^(۳۹)

بدین‌سان، آنها جری رنو را به آنچه خواهانش بودند، رساندند و در یک کلام پذیرش سروری ابرانسان بر جهان، چنان که نیچه می‌گوید: «این جهان خواست قدرت است و بس؛ و شما نیز هم‌چنین خواست قدرت هستید... و بس. زیرا زندگی

در ذات خسویش، از آن خسویش کردن است. آسیب‌رساندن و چیره‌گشتن بر آن چه بیگانه است و ناتوان‌تر را سرکوفتن و سخت بودن و صورت‌های خویش را به زور خوراندن...»^(۳۰)

این داستان به طور نسبی، مصداق بدفهمی آموزه‌های بینشی توجیه‌گران خواست قدرت و نهیلیسم نیچه است که در وجه تهییجی - ترغیبی‌اش، در ژانری ادبی بیان شده است. اگر بر این‌هاور باشیم که یکی از وظایف ادبیات، شناخت‌شناسی آن است و در صورتی که این ژانر ادبی، در اثرگذارترین شکل خود، توانسته باشد مخاطب را به همان هیپی‌های کنار خیابانی بپیوندد که جری رنو را برای جلوه‌های معمولی زندگی، پوششی تمیز و مرتب و رفت‌وآمد روزانه به مدرسه به باد تمسخر می‌گیرند و به قول جری: «آنها چیزی از خیابان شده بودند... آنها بدون آن که استفاده‌ای از زندگی‌شان کنند، فقط به آن ادرار می‌کردند.»^(۳۱) یا چون کارونی، پس از آن که برادر لئون او را تخلیه اطلاعاتی می‌کند، دریابد که: «می‌فهمم برادر لئون، او فهمید که زندگی گذریده و فاسد است که قهرمانی در کار نیست... پیش از آن که روی میز برادر لئون بالا بیاورد...»^(۳۲) یا مثل گوهر شود که به دلیل آن‌چه در تربیتی می‌گذشت، منفعل و بریده بود؛ چنان که روزی به جری می‌گوید: «من دیگر با تربیتی هیچ کاری ندارم. بهار تحقیق نمی‌گیرم. نه برایش فوتبال بازی می‌کنم و نه می‌دوم...»^(۳۳) یا هم‌چون شخصیت‌های ریز و درشت داستان شود که دسته‌ای برای رسیدن به قدرت و دسته‌ای دیگر از فشار صاحبان قدرت، از همه چیز و از همه‌کس بیزار شده بودند؛ چون لازمه قدرت، نفی دیگری و فرزند خلف عجز، نفرت و هیچ‌انگاری است. در این صورت، آیا این گونه ادبی ما را...؟

با نگاهی دیگر، در صورتی که داستان را تفسیر شرایط و اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی

جهان بدانیم در قرنی که گذشت، تفاوت ماهوی چندانی با تعبیر فلسفی آن نخواهد داشت و مخاطب از رخدادهایی که انسان را به بی‌سامانی بیشتر رهنمون است، طرفی جز یأس، بی‌انگیزگی و نفرت نخواهد بست. این که قهرمانان داستان قریب به اتفاق مرد هستند، شاید نشانگر آن باشد که خواست قدرت، تنها به وسیله مردان اعمال می‌شود و این خود می‌تواند به نوعی، اوج نمایش تبعیض جنسی در این رمان باشد.

پی‌نوشت

1. Archie
2. Leon
3. Trinity
4. Robert Cormier

۵. حقیقی، شاهرخ: گذر از مدرنیته، ص ۴۳.

۶. مجله کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۵۹، ص ۱۰.

۷. کورمیه، رابرت: جنگ شکلات، ترجمه شهلا طهماسبی، ص ۳۲ (نقل به معنی).

8. Emile Janza
9. Eugen
10. Carter

۱۱. کورمیه، رابرت: جنگ شکلات، ترجمه شهلا طهماسبی، ص ۲۱۸.

۱۲. مجله کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۵۹، ص ۱۰.
13. obey

14. Goober

۱۵. کورمیه، رابرت: جنگ شکلات، ترجمه شهلا طهماسبی، ص ۵۲.

۱۶. همان، ص ۵۴ (نقل به معنی).

۱۷. همان، ص ۱۰۲ (نقل به معنی).

۱۸. همان، ص ۲۱۴ (نقل به معنی).

۱۹. همان، ص ۲۱۴.

۲۰. همان، ص ۴-۵۳.

21. Bailey

۲۲. همان، ص ۲۴.

۲۳. همان، ص ۷-۴۶.

۲۴. همان، ص ۱۰۶.

۲۵. همان، ص ۱۷.

۲۶. همان، ص ۱۶.

۲۷. همان، ص ۲۱۳.

۲۸. همان، ص ۲۲۸.

۲۹. همان، ص ۲۳۳.

۳۰. حقیقی، شاهرخ: گذر از مدرنیته، ص ۴-۱۲۳.

۳۱. کورمیه، رابرت: جنگ شکلات، شهلا طهماسبی، ص ۲۵.

۳۲. همان، ص ۱۱۴.

۳۳. همان، ص ۹-۱۴۸.